

موانع نواندیشی دینی (۱)، (۲) و (۳)

علی اکبر رشاد

رسالت، شش ۵۷۲۰، ۵۷۲۶ و ۵۷۲۷، ۲۳، ۱۶ و ۸۲/۸/۲۲

چکیده: با توجه به خطرات امر اجتهاد و ضرورت تحول در علوم دین، بازشناسی و مواجهه با عوامل رکود این رشته، از اهمیت فراوانی برخوردار می‌شود. کاربردی‌ترین تقسیم موانع، تفکیک آن به برونی و درونی، آفاقی و انفسی است؛ عوامل بازدارنده‌ای که معطوف به بیرون، وجود محققان و اصحاب علوم دین است، آفاقی نامیده می‌شود و عواملی را که به نحو درونی ارباب علم دین را از تولید علمی باز داشته، انفسی می‌نامیم. در این مقال موانع فوق به طرز منطقی تقسیم و انواع هر قسم تعریف شده است؛ موانع نواندیشی در دوازده گروه به شرح زیر شرح شده است: الف) موانع انفسی (شخصیتی) ۱. موانع فِئِشی؛ ۲. موانع درونی؛ ۳. موانع تدبیری - ب) موانع انفسی (معرفتی)؛ ۴. موانع بینشی و فلسفی؛ ۵. موانع معرفت‌شناختی؛ ۶. موانع رویکرد دین‌شناسی؛ ۷. موانع روشگانی - ج) موانع آفاقی (برونی)؛ ۸. موانع اخلاقی؛ ۹. موانع فرهنگی؛ ۱۰. موانع تاریخی؛ ۱۱. موانع اجتماعی؛ ۱۲. موانع مدیریتی. مراد از موانع در این مقاله، هر گونه عامل سلبی و ایجابی است، که سبب رکود و فتور نوآوری علمی گشته و از باب تسامح، به «عدم مقتضی» نیز مانع اطلاق شده است.

تحلیل وضعیت کنونی علوم دین:

در پاره‌ای از رشته‌ها و دانش‌های دینی مانند، فلسفه و کلام، قرن‌هاست به شدت دچار رکود و سکون هستیم و جز تکرار هزار باره میراث پدران معنویمان، هیچ از ما سر نمی‌زند، کلام ما بعد از خواجه نصیرالدین طوسی یک دوران رکود طولانی را پشت سر گذاشته است کما این‌که، پس از ملاصدرا تحرک و تحول چشم‌گیری در فلسفه اسلامی به چشم نمی‌خورد؛ ولی اخیراً در حوزه مباحث بینشی در معرض یک تحول جدی قرار گرفته‌ایم و با ظهور

بازتاب اندیشه ۶۸

۱۸

موانع
نواندیشی دینی
(۱)، (۲) و (۳)

علامه طباطبایی تحول در فلسفه ما آغاز شد و اصلاحات و ابداعاتی در ساختار، رویکرد و مباحث فلسفی رخ داد که، من از آن، به «مکتب نو صدرایی» تعبیر می‌کنم و با ظهور استاد شهید مطهری هم در حوزه علم کلام، تحولی خاص آغاز شد که از آن نیز، می‌توان به کلام نوشیعی ایرانی یاد کرد. کلام جامع‌نگر معطوف به حیات اجتماعی؛ استاد طرح تازه‌ای را در زمینه این دانش در انداخت؛ هر چند استاد فیلسوف بود؛ اما اندیشه‌های فلسفی را، در خدمت عقاید دینی به کار گرفت و در حقیقت او یک «متکلم - فیلسوف» اجتماعی بود و این جامعیت و مختصات علمی فکری، به او امکان تأسیس کلامی را، با همین ویژگی‌ها داد.

در حوزه فقه و اصول نیز چندان وضعیت رضایت‌بخش نیست؛ ولی با ظهور حضرت امام خمینی^{ره} تحول در این دو دانش، شروع شده، هر چند به نسبت نیاز، سخت بطئی و بس کند پیش می‌رود.

در قلمرو فقه، تحولاتی از حدود یک قرن پیش (مشروطیت) آغاز شد. گرایش به اجتماعی‌سازی فقه و توسعه ابواب اجتماعی - سیاسی فقه (معاملات به معنای اعم) و تلاش برای کاربردی کردن آن، از دوران مشروطیت آغاز شد، این حرکت با کندی شکل گرفت و با پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، شتاب بیشتری پیدا کرد؛ با این همه، هنوز در آغاز راه هستیم.

ارکان نو اندیشی دینی در ایران معاصر

نهضت نو اندیشی دینی و تحول در علوم دین در ایران معاصر، دارای سه رکن اصلی است؛ حضرت امام خمینی^{ره} در فقه و مبانی استنباط - البته نقش شهید صدر نیز نباید نادیده انگاشته شود - و علامه طباطبایی در فلسفه، مرحوم استاد مطهری در کلام، ولی همه علوم اسلامی در این سه دانش خلاصه نمی‌شود؛ رویارویی حوزه‌های علمیه، به ویژه قم، با الحاد مارکسیستی در دهه بیست قرن حاضر شمسی، سرآغاز و خاستگاه نوآوری در فلسفه معاصر ایران است و نماد این پدیده، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، علامه طباطبایی می‌باشد؛ من در گفتمان فلسفی نو صدرایی «به این مسئله اشاره کرده‌ام که چگونه و در چه ابعادی، فلسفه صدرایی، که خود وارث فلسفه‌های مشاء و اشراق بود، در بستر تحول قرار گرفته و اینک در روزگار ما در کوران نو شدن است.

حوزه در کوران یک تحول تکاملی عظیم است؛ از طرف دیگر، سرعت زمان با مقیاس‌های گذشته، تفاوت کرده است. امروز عمر نظریه‌های علمی کوتاه شده است. در

گذشته یک نظریه علمی گاه دو سه هزار سال دوام داشت؛ به عنوان نمونه نظریه بطلمیوسی چندین هزار سال زنده ماند؛ اما تدریجاً عمر نظریه‌ها کوتاه و کوتاه‌تر شد و الآن میانگین عمر نشاط و اعتبار نظریه‌ها به حدود سه سال کاهش یافته است؛ (البته پدیده کوتاه عمری و میرایی نظریه‌ها را نمی‌خواهم یک حسن تلقی کنم؛ چون از یک نگاه این نشانه آفت‌زدگی علم است؛ کار به جایی رسیده که شاخص علم، ابطال‌پذیری تلقی می‌شود!). با توجه به این شتاب دانش و پیدایی مسائل نو، ما اینک دو هزار سال از دانش‌ها و نیازهای روز عقب هستیم.

به لحاظ دیگر موانع نوفهمی و نظریه‌پردازی دینی، در سه گروه کلان آفاقی، شخصیتی و معرفتی، طبقه‌بندی می‌شود، که هر یک، مشتمل بر انواعی است و هر نوع نیز، شامل مصادیق بسیاری است، نخست هر یک از گروه‌های سه‌گانه را ذکر و انواع آنها را تعریف و سپس برخی مصادیق را به عنوان مثال شرح می‌کنیم.

موانع نوآوری دینی، به جهات و حیثیات گوناگونی می‌تواند طبقه‌بندی و سطح‌بندی بشود، از جمله به جهات ده‌گانه زیر:

۱. از حیث مبادی خمسۀ تکون معرفت دینی، یعنی بر مبنای نقش بازدارنده یا محدود کننده هر یک از مبادی (الف. اراده مبدأ دین، ب. خصوصیات مدارک فهم دین، ج. خصائل دین، د. ویژگی‌های مخاطب دین به دو حیث مفسر و مکلف، ه. مختصات منطق ادراک)
۲. از لحاظ درونی یا برونی بودن موانع (انفسی، آفاقی)، موانع درونی نیز به موانع معرفتی و موانع شخصیتی قابل تقسیم است.
۳. از نظر رشته‌های علمی و نیز شاخه‌های هر رشته؛ در این صورت پاره‌ای موانع، عام و مشترک میان همه رشته‌ها و برخی دیگر خاص و مختص به رشته یا حتی دانش مشخصی خواهد بود.

۴. از حیث عامل انسانی موانع، مانند صنف (اصحاب هر رشته)، حکومت، جامعه، فرد.
۵. از جهت سلبی یا ایجابی بودن موانع (عدم مقتضی یا وجود موانع).
۶. از حیث دوره تاریخی ظهور و فعلیت موانع (مزمین یا مدرن بودن آن).
۷. از لحاظ اقلیمی و قلمرو جغرافیایی تأثیر موانع، مانند شرق یا غرب، قاره یا کشور خاص.

۸. از جهت شمول و گستره موانع، کلی و جزئی بودن آن (چنان‌که برخی از مواردی که در بحث حاضر معروض خواهد افتاد، کلی‌تر و شامل‌تر از بعضی دیگر است).

۹. از نظر سببی و مسببی، چنان‌که برخی، موانع علت، برخی دیگر و طبعاً بعضی از آنها معلوم‌اند و در طول موانع سببی، قرار می‌گیرند.

۱۰. از حیث میزان اولویت و نیز از لحاظ اولویت و ثانویت اقدام برای رفع موانع.

ذکر کاستی‌ها و ناراستی‌ها هرگز به معنی نادیده انگاشتن مزایا و موفقیتهای بی‌شمار ماضی و حال حوزه دین‌پژوهی نیست، بلکه این درست به مفهوم اعتماد و اعتنا به استعداد و استطاعت علمی ژرف و گسترده‌ای است که در جهت تحرک و تحول در حال و مستقبل در زمینه مطالعات و استنباطات دینی وجود دارد. چنان‌که اشاره شد، نسل ما در کوران یک نقطه عطف، در تاریخ علوم دینی، به ویژه در ایران، قرار گرفته است و حوزه‌های علمی شیعی امروز، در شرف یک انقلاب حکمی و معرفتی، قرار دارد و زود است که، پس از گذشت دو قرن از رنسانس علمی اصول‌گرایی، باذن الله نوزایی عمیق و عظیم دیگری در حوزه‌های علمیه ما روی دهد. انواع موانع و تعاریف هر یک به این شرح می‌باشد:

الف) موانع انفسی (شخصیتی)

۱. موانع مَنَسَی؛ صفات و خصائل اولی و ثانوی آدمی (مفسر دین) که در قبال نوفهمی و نظریه‌پردازی نقش بازدارنده ایفا می‌کند.

۲. موانع روانی؛ حالات و احساس‌هایی که مبتلایان به خود را، از نوفهمی و نوپردازی باز می‌دارد.

۳. موانع تدبیری؛ عدم تدبیر با تدبیر غلط درباره سرمایه‌های درونی و برونی از سوی مفسر (اتلاف استعدادها و استطاعت‌ها)، که به صورت سلبی یا ایجابی، بر فعالیت مولد و مثمر علمی او در دین‌پژوهی، تأثیر منفی بر جای می‌نهد؛ به تعبیر دیگر؛ اسباب رکود ناشی از فقد خود مدیریتی بر سرمایه‌های فردی.

ب) موانع انفسی (معرفتی)

۱. موانع بینشی و فلسفی؛ باور داشت‌های زیرساختی ناصواب در زمینه‌های وجودشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و حیات‌شناسی، که بر دین‌شناسی و برداشت‌های آدمی از دین، تأثیر منفی می‌گذارد.

۲. موانع معرفت‌شناختی؛ هر گونه نادرست‌اندیشی درباره ماهیت، منطقی و منابع و... معرفت‌شناسی (epistemology) که سبب شکوفایی و درست‌اندیشی، در دین‌پژوهی می‌گردد.

۳. موانع رویکرد - دین‌شناختی؛ پیش‌انگاره‌های غلط درباره خصائص و فلسفه دین، که

بر فهم آدمی از دین، مؤثر می‌افتد.

۴. موانع روشگانی؛ گزینش و کاربست روش یا قواعد نادرست، یا ناشایست، در فهم دین و تحلیل معرفت دینی.

ج) موانع آفاقی (برونی) نوآوری

۱. موانع اخلاقی؛ فقدان فضائل یا وجود ذائلی که به صورت درون‌زا یا برون‌زا، از نوآوری دینی یا بسط و بازگفت آن، جلوگیری می‌کند.

۲. موانع فرهنگی؛ عوامل سلبی یا ایجابی که به صورت عرف و عادات ملی یا صنفی و به شکل طبیعت ثانوی مزمین در برابر پیدایش، ژرفایش یا گسترش معارف و علوم نو دینی به توسط فرد یا جمع ایجاد مقاومت می‌کند.

۳. موانع تاریخی؛ علل تاریخی رکود علمی، در علوم و معارف دینی.

۴. موانع اجتماعی؛ رفتارهای ناموجه ناشی از شرایط عصری و مواضع گروه‌های اجتماعی سیاسی، که به نحوی مانع بروز و ابراز یافته‌های جدید، در حوزه دین پژوهی می‌گردد.

۵. موانع مدیریتی؛ کاستی‌ها و ناراستی‌های ناشی از عدم تدبیر و تدبیر غلط امور آموزشی و پژوهشی، از سوی متولیان کشور و شئون مدیریتی حوزه دین، که بر بسط و بالندگی مطالعات دینی، تأثیر منفی می‌گذارد.

شرح برخی مصادیق موانع آفاقی:

گاهی مانع نوآوری یک امر بیرونی و خارج از وجود محققان و ارباب علم است؛ مثلاً، عوامل مربوط به مناسبات اجتماعی و مدیریتی از این نوع‌اند، مثل این‌که اکنون به دلیل فضای نامساعد سیاسی کشور، نمی‌توانید برخی حرف‌های تازه را مطرح کنید، چون ممکن است به تئوریزه کردن دیدگاه‌های یکی از دو جناح سیاسی رقیب متهم شوید و اگر تئوری تازه‌ای هم مطرح شود، علمی قلمداد نخواهد شد در نتیجه، زمینه تولید معرفت و امکان ارائه اندیشه علمی جدید محدود می‌گردد؛ ناگفته نماند منکر نیستیم که کسانی هم به انگیزه جانب‌داری از جناح سیاسی خاص، اقدام به نظریه‌پردازی می‌کنند و امروز این نیز، یکی از آفات نوآوری در دانش دینی است! چنان‌که گاهی اتفاق افتاده شخصی در یک فضای خاص در باب اختیارات ولی فقیه، به صورت جامع بحث می‌کند، ولی با پدید آمدن یک چرخش در موقعیت اجتماعی و سیاسی، خود او یا جناح مورد حمایت او، برای ولی فقیه به اندازه یک پلیس

بازتاب اندیشه ۶۸

۲۲

موانع
نوآندیشی دینی
(۱)، (۲) و (۳)

معمولی هم اختیار باقی نمی‌گذارد! و این اکنون مصداق دارد.

خودسانسوری از ترس تهمت و تهاجم غیر نیز، از جمله عوامل بازدارنده است، ترس از سویی و عدم تحمل از دیگر سو به عامل دورویه (که از حیثی درونی و از حیث دیگر برونی قلمداد می‌شود) بدل شده است! بسیار اتفاق می‌افتد بدون آنکه درباره نوآوری شخص تأمل شود، به سن و سال او و به جایگاه و پایگاه دینی اجتماعی نظر می‌کنیم! عوامل اخلاقی نیز از حیثی در گروه موانع برونی و آفاقی قرار می‌گیرد، مثلاً حسد در میان دانشمندان و هنرمندان، مانع بروز و بسط نوآوری‌ها می‌شود.

شرح برخی مصادیق موانع انفسی:

برخی عوامل از گروه موانع انفسی، به حوزه روانی محقق باز می‌گردد؛ مثل این‌که امروز شہامت و جسارت حرف نوزدن در محققان ما نیست، به تعبیر بنده قاعده «الجرئه لک امر مشکل» مغفول واقع شده، این توهم را که فقط نوابغ باید حرف نوبزنند، در هم بشکنیم؛ البته می‌پذیریم نوابغ جایگاه خاص خودشان را دارند؛ چنان‌که در عصر ما دو شخصیت موازی نوآور بودند شهید محمدباقر صدر^ع و شهید مرتضی مطهری^ع. من با جسارت می‌گویم یکی نابغه بود و دیگری نبود و دستاوردهای شهید مطهری، بسی بیش از شهید صدر است زیرا؛ هر دو از خصیصه جرأت و جسارت علمی برخوردار بودند. همیشه نابغه‌ها تحول آفرین نیستند؛ بلکه انسان‌های با اراده و خودباور حتی اگر نابغه نباشند همواره خاستگاه دگرگونی‌ها می‌شوند؛ البته حرف نو هم باید بر اساس مبنا و در چارچوب منطق صورت بندد. ناجامع‌انگاری آموزه‌های دینی، (مثلاً بگویم فقه فقط بخشی از پرسش‌های حیات را پاسخ می‌دهد و بخش دیگر را باید از حقوق فرانسه اخذ کنیم!) نیز نمونه دیگری از موانع معرفتی است. دین آمده که اداره زندگی این جهانی انسان را به عهده بگیرد و الا در آن جهان نمی‌تواند طلبکار انسان باشد و الا با پیش فرض (فردی بودن) دین، دیانت یک امر شخصی و فقط عهده‌دار تنظیم رابطه فردی انسان با خدا خواهد بود در نتیجه فقه می‌شود سکولار یا از هفتاد و دو باب به ابواب صلوة و صوم و حج و اعتکاف تنزل خواهد یافت! درحالی‌که وقتی پیام‌های دین را بررسی می‌کنیم، به نتیجه‌ای غیر از این می‌رسیم.

مباحث و مسائلی که در بررسی مسئله موانع نواندیشی دینی از جانب نویسنده محترم مطرح شده، در برخی از موارد ادعاهایی را شامل می‌شود که از جهاتی قابل نقد و بررسی است که به برخی از جنبه‌ها می‌پردازیم.

۱. ادعای رکود و سکون ما در فلسفه و کلام.

در وهله نخست باید توجه داشت که، فلسفه اسلامی بعد از ملاصدرا، تحولات و تغییرات گوناگونی به خود دیده است. اما نظام فلسفی ملاصدرا به گونه‌ای استوار و مستحکم بنا شده است که، به سختی می‌توان همه ساختار آن نظام را برچیده و نظامی نوین جایگزین آن نمود. اگر مراد از تحول چنین تحول و تکاپویی بوده باشد، ضرورتاً خطاست. از طرفی، تکاپوی فلسفه اسلامی، به دلالتی که، بر بسیاری از اندیشمندان پوشیده است؛ نمود و ظهور چندانی نداشته است. اما این به معنی نداشتن حرکت و عدم پیشرفت آن نیست. یکی از عوامل اساسی عدم ظهور تکاپوی فلسفه اسلامی، عدم ساماندهی و جمع‌آوری تلاش‌ها و نوآوری‌های شارحان مکتب صدرایی است. با این‌که ساختار نظام فلسفی ملاصدرا از هم نپاشیده و نظامی جدید و کامل‌تر از نظام آن ارائه نشده، اما شارحان و مفسران فلسفه ملاصدرا، به گونه‌ای مبسوط و کاملاً محققانه مباحث و مسائل نوینی را به ساختار فلسفه وی افزوده و آن را تکمیل نموده‌اند و تنها کار به انجام رسیده در بررسی اجمالی و منسجم از ساختار جدید و تکامل یافته حکمت متعالیه ملاصدرا، مجموعه‌ای است که مرحوم علامه حکیم سید جلال الدین آشتیانی با عنوان آثار حکمای ایران، بعد از ملاصدرا ارائه نموده است. و تقریباً غیر از چند تک نگاره مختصر و ناقص هیچ تلاشی به وقوع نپیوسته است.

۲. حکمت نو صدرایی و چگونگی شکل‌گیری آن:

همان‌گونه که اشاره شد، ساختار نظام فلسفه ملاصدرا چنان مستحکم بنا شده است که به سختی نظامی جدید، عام‌تر و صحیح‌تر از آن جایگزینش می‌شود. و هر فیلسوفی وارد بررسی این نظام شده، به تکمیل، تصحیح و نوآوری در زیرمجموعه‌هایش دست زده، و علامه طباطبایی^۱، استاد مطهری^۲، شهید محمدباقر صدر^۳، علامه جعفری^۴ در آخرین حلقه‌های این سلسله از شارحان، و تکمیل‌کنندگان آن قرار دارند. این‌که نویسنده نوشته است: «با ظهور علامه طباطبایی تحول در فلسفه آغاز شد و اصلاحات و ابداعاتی در ساختار، رویکرد، و مباحث فلسفی رخ داد که من از آن به مکتب نو صدرایی تعبیر می‌کنم.» از جهاتی قابل بررسی است. اولاً این جریان با ظهور علامه آغاز نشده است، بلکه از حکیم زنوزی آغاز شده و در علامه طباطبایی، مطهری، محمدباقر صدر به اوج رسیده است (البته تعبیر دقیق‌تر این است که بگوییم با این بزرگواران جریان مزبور منسجم‌تر شد نه این‌که به اوج رسید). ثانیاً حرکت علامه طباطبایی و دیگران، حکمت نو صدرایی نیست؛ بلکه حرکتی در مسیر ساماندهی حکمت صدرا و بازنویسی آن به شمار می‌رود. حتی ایشان در اندیشه

بازتاب اندیشه ۶۸

تلخیص و منسجم نمودن حکمت متعالیه (آثار ملاصدرا) بودند که به این مهم توفیق نیافتند. و این که علامه در بدایه الحکمه و نهایت الحکمه با همان روند و فرایند ساختار حکمت صدرایی پیش رفته، حاکی از این حرکت است. و نباید آن را با حکمت نوصدرایی اشتباه کرد.

یکی از این مسائل که بنا به ادعای نویسنده مقاله، نوآوری علامه است، طرح مسائل و مباحث فلسفی هستی‌شناختی در قالب و چارچوب معرفت‌شناختی می‌باشد به تعبیری روشن‌تر، علامه با تدوین کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم به بنیان‌گذاری فلسفه بر اساس معرفت‌شناسی دست زد. و در آن مسائل گوناگون هستی‌شناختی را در چارچوب و مبنای معرفت‌شناسی بحث و بررسی کرد، مثل تقسیم مقالات، بر اساس رویکرد معرفت‌شناختی، که نخست از نفس شروع کرده و سپس جسم، عقل، ماده و صورت را مطرح نموده است.

اما باید توجه کرد که این نوع رویکرد و بررسی، نه تنها نوین نیست، بلکه دیرینه آن به شیخ الاشراق برمی‌گردد که خود ملاصدرا هم در شرح الهدایة الاثیریة به آن پرداخته است. البته نوآوری‌های علامه طباطبایی در حیطة فلسفه جالب توجه است اما هیچ یک از آنها به عنوان حکمت نوصدرایی مطرح نیست.

مسئله دیگر که نویسنده به عنوان رویکردی نوین از سوی علامه، ادعا دارد، مطرح کردن جوهریت انرژی در نهایت الحکمة است. اما باید توجه نمود که مسئله از جانب علامه به صورت مردّد و سؤال مطرح شده، که در اصول فلسفه و روش رئالیسم نیز آن را رد کرده و بنا را بر مادی بودن انرژی گذارده است. و در واقع ایشان در نهایت الحکمة مسئله را به تحقیق و تأمل ارجاع داده است.

۳. کلام اسلامی

سخن درباره رکود علم کلام نیز به همین منوال است یعنی گزارش و تصویر درستی از ساختار و روند تاریخی علم کلام ارائه نشده است. درست است که استاد مطهری مؤسس کلام جدید به شمار می‌رود، اما این بدان معنا نیست که، از زمان خواجه نصیرالدین تا همین اواخر، هیچ حرکتی در مسیر رشد و تکامل علم کلام صورت نگرفته است. زیرا اگر همین مسئله را در نظر بگیریم اولاً علم کلام پس از خواجه منقطع از فلسفه ملاصدرا نیست و یک ساختار برهانی و مستحکم به خود گرفته است، که نمود آن را در اصول المعارف فیض کاشانی ملاحظه می‌کنیم. و از طرفی کتاب‌های زیادی در مسیر تکامل علم کلام (با سبک برهانی خواجه) شکل گرفته و به رشته تألیف درآمده که نادیده گرفتن آنها، در واقع بی‌ارزش جلوه دادن زحمات بزرگان این حیطة از دانش دین‌شناسی می‌باشد.

مسئله دیگر که بسیار مهم است اینکه؛ بسیاری از مسائل جدید مطرح شده در غرب، در حقیقت در کتب و آثار علمی گذشتگان، به نوعی مطرح بوده است (البته برخی از مسائل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

وجود دارند که واقعاً جدید است و قبلاً مطرح نبوده است اما این مسائل بسیار کم هستند) مثلاً مسائلی نظیر تجربه دینی، کثرت‌گرایی، علم و دین، و بسیاری از مباحث کلام جدید در منابع گوناگون عرفانی، تفسیری، کلامی و فلسفی به بحث و بررسی گذاشته شده است.

۴. در حیطة فقه و اصول نیز، چنین برداشت نادرستی شده، که با بررسی‌های تاریخی، نقص و بطلان آن نمایان می‌شود. اولاً تحولات اساسی و پویا در ساختار فقهی شیعه فقط با ظهور حضرت امام نبود بلکه با ظهور بزرگانی چون آیت الله حجت، آیت الله بروجردی^۱، آیت الله خویی^۲ توأم بود و حرکت انقلابی حضرت امام خمینی^۳ عاملی تسریع‌کننده بر عملی‌تر شدن این تحولات بود.

۵. ابطال‌پذیری:

برداشت نویسنده محترم از ابطال‌پذیری به گونه‌ای که در نوشتار حاضر ارائه شده، برداشتی نادرست است. زیرا ابطال‌پذیری به معنی باطل شدن و زوال عمر یک نظریه نیست بلکه به معنی استحکام و توان مقابله در برابر افق‌ها و حیطة‌های جدید است و اگر چنین توانی نداشت نه این‌که مطلقاً از اعتبار ساقط می‌شود، بلکه در همان حیطة اولیه معتبر مانده و در حیطة جدید بی‌اعتبار می‌گردد. و باید نظریه‌ای جدید ارائه نمود، که شمولیت و گستردگی آن، علاوه بر حیطة قبلی، حیطة جدید را نیز بگیرد و در حقیقت نظریه جدید با این رویکرد نظریه پیشین را مطلقاً طرد نمی‌کند بلکه آن را نیز شامل می‌شود، مثل نظریه نسبیت، که نظریه نیوتن را مطلقاً از اعتبار ساقط نکرد، بلکه با ایجاد عمومیت و شمولیت در ساختار نظریه هم، حیطة نیوتنی و هم غیرنیوتنی را تحت پوشش قرار داد. پس این‌که ابطال‌گرایی شاخص علم باشد، از این جهت آفت علم نیست. البته ابطال‌گرایی اشکالات و نواقص اساسی به خود دارد، که در جای خود به بحث و بررسی کشیده شده است.^۱